

# درباره بدعتها

(بدعت اسماعیلیان)

**Concerning Heresies**

(Heresy of the Ishmaelites)

یوحنا دمشقی

**St. John of Damascus**

مترجم فارسی: الف. پاکزاد (A. Pakzad)

مترجم انگلیسی: فردریک. چاز (Frederic H. Chase)

**این رساله، ترجمه رساله درباره‌ی بدعت‌ها از یوحنا دمشقی یکی از پدران**

**کلیساست که حد فاصل سال‌های 743 تا 749 میلادی تحریر شده است**

از: یادداشت‌ها، پدران کلیسا، ترجمه فردریک اچ. چاز، جلد 37، صفحه‌ی 153 تا 160

[پیشمه دانش، بدعت‌ها، ایمان ارتدوکس]

**From Writings, translated by Frederic H. Chase,  
by St. John of Damascus**

**The Fathers of the Church, vol. 37**

Washington, DC: Catholic University of America Press, 1958, pp. 153-160.

[ET of The fount of knowledge; On heresies; The orthodox faith]

## یادداشت مترجم:

یوحنا دمشقی<sup>۱</sup> (John of Damascus) از پدران کلیسای ارتدکس شرق است که در خانواده‌ای عالی رتبه در دمشق متولد شد. پدربزرگش منصور ابن سرجون Mansur ibn Sarjun از متولیان مالیاتی بیزانتس در زمان هراکلیوس بوده که نقش مهمی را در تسلیم شهر دمشق به خالد ابن ولید ایفا کرده؛ و پدرش سرجون ابن منصور Sarjun ibn Mansur از نزدیکان معاویه بود که به احتمال بسیار زیاد منشی خزانه داری دربار وی بوده است. خود یوحنا نیز در دربار اموی رشد کرده و شکوفا شد و مدتی در دربار عبدالملک مروان و ولید ابن عبدالملک در اداره‌ی خزانه‌داری مشغول بود. به درستی روشن نیست که وی در چه سالی متولد شد ولیکن می‌دانیم که وی در زمان یزید ابن معاویه در دوران کودکی یا جوانی خود بوده و با وی در ارتباط بوده است. برخی گفته‌اند که وی در سال 675 میلادی متولد شده که بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا اگر چنین باشد در زمان مرگ یزید ابن معاویه (683 میلادی) هنوز یک دهه از عمر یوحنا به طور کامل سپری نشده که در این صورت روشن نیست چگونه این ادعا که وی با یزید در ارتباط بوده باور پذیر می‌شود. در مورد زمان مرگ وی نیز می‌دانیم که او در چهارم دسامبر 749 میلادی<sup>۲</sup> جهان را وداع گفته است. این یعنی یوحنا دوران پر از آشوب و التهاب قیام ابومسلم خراسانی را درک کرده است، زیرا این قیام از 748 میلادی آغاز شد؛ ولیکن دست اجل به او فرصت نداد که سقوط مروان حمار (مروان دوم) و برآمدن عباسیان را درک کند؛ زیرا شمشیر ابوالعباس سفاح در ششم اگوست 750 میلادی<sup>۳</sup> بر گردن مروان حمار نشست و سر آخرین خلیفه قدرتمند مروانی را از تن جدا کرد. از این پس مروانیان فقط در نواحی اندلس [اسپانیا] قدرت داشتند.

چنانکه گفتیم یوحنا از مسیحیان کلیسای ارتدکس شرق است. یوحنا در زمان خود توانست از شهرتی خاص میان مسیحیان بهره‌مند شود زیرا در این زمان، حرکتی در دربار بیزانتس به راه افتاد که به *iconoclasm* یا «شمایل شکنی» معروف است. در طی این حرکت احترام و تقدیس شمایل اولیای مقدس محکوم می‌شد. یوحنا با وجود اینکه می‌دانست این کار چه خطراتی را در پی دارد؛ از اولین کسانی است که به این فرمان امپراطوری

---

1- لاتین: Ioannes Damascenus؛ یونانی: Ἰωάννης ὁ Δαμασκηνός  
و دو شکل رومی: Yūhanna ad-Dimashqī یا Ioánnēs ho Damaskēnós .  
2- معادل 13 آذر 128 هجری خورشیدی؛ یا 14 ربیع الاول 132 هجری قمری.  
3- معادل 14 مرداد 129 هجری خورشیدی؛ یا 23 ذی الحجه 132 هجری قمری.

خرده گرفت و آرا و نظرات دربار بیزانتس را محکوم کرد. جان اورشلیمی که زندگی‌نامه‌ی یوحنا دمشقی را گردآوری کرده است، در بخشی از کتاب خود می‌نویسد که از این پس دربار بیزانتس با او بر سر جنگ و ستیز قرار گرفت تا جایی که لئو سوم اسنادی تقلبی برای خلیفه‌ی وقت در دمشق فرستاد که وی را محکوم به توطئه علیه دمشق می‌کرد. از این رو فرمان قطع دست راست او و آویزان کردن دستش میان عموم صادر شد. جان اورشلیمی چنین ادامه می‌دهد که دست یوحنا را قطع کردند؛ ولیکن چند روز بعد یوحنا از مجریان دستور خلیفه دستش را طلب کرد؛ و با دست خود در مقابل شمایل تئوتوکوس Theotokos عبادت کرد و این شد که به نحوی معجزه آسا دست یوحنا بازسازی شد. از این رو یوحنا بر شمایل تئوتوکوس دستی نقره‌ای قرار داد و به همین دلیل تمثال تئوتوکوس به «تندیس سه دست» [Three-handed یا Tricheirousa] مشهور شد. گرچه این حکایت افسانه‌ای بیش نیست ولی این نشان می‌دهد که مخالفت یوحنا با آرای بیزانتس تا چه حد پیش رفته و چگونه سبب مشهور شدن وی شده است.

یوحنا دمشقی از دین‌کاران دانش‌آموخته است. زیرا وی در هندسه اقلیدسی و در ریاضیات فیثاغوریان تبحر داشت. اهل شعر و شاعری بود و در آثار وی سرودهای مسیحی زیادی دیده می‌شود که برخی از آنان تا همین امروز باقی مانده است. اما هنر اصلی وی در نگارش رساله‌های جدلی یا آپولوژی نویسی است. رساله‌های جدلی که من نام آن‌ها را رساله‌های «رفت و برگشتی» یا «پینگ پونگی» می‌گذارم، از دسته آثاری است که به حالت مناظره و مباحثه تنظیم شده و در متن اثر؛ پاسخ‌های فرضی (یا واقعی) حریف را نقد می‌کند. برای مثال یوحنا سه رساله‌ی آپولوژی دارد که در نکوهش کسانی است که مخالف تقدیس و احترام به شمایل هستند. این رساله‌ها عملاً در پاسخ به شخص امپراطور بیزانتس یعنی لئو سوم هستند.

اما مهم‌ترین رساله یوحنا دمشقی که امروزه او را میان اسلام‌پژوهان مشهور ساخته؛ رساله «درباره بدعت‌ها» خصوصاً فصل صدمین ارتداد با عنوان «خطای نیزنگ آمیز اسماعیلیان» است که ترجمه فارسی آن؛ هم اینک پیش روی شماسست و محتوای آن، به ارتداد اعراب می‌پردازد. دلیل اهمیت این رساله آن است که از اولین آثاری است که در نقد محمد و باورهای اولیه‌ی اعراب در زمان مروانیان آمده و در میان نقدهایش نکات مهمی را بیان می‌کند. چنانکه خواهید دید این رساله به صورت رفت و برگشتی تنظیم شده، زیرا در این رساله؛ دائماً این گونه عبارات را می‌بینید که «آن‌ها می‌گویند...» و «ما در پاسخ می‌گوییم...». گفتنی است که برخلاف آنان که می‌پندارند رساله «درباره بدعت‌ها» در دهه 710 میلادی تنظیم شده، دلیلی وجود دارد که یوحنا این رساله را در دهه 740 میلادی به رشته تحریر در آورده است. در واقع به طور دقیق‌تر؛ یوحنا از 743 تا 749 میلادی که وفات

یافته است قلم در دست گرفته و این کتاب را نگارش کرده است؛ زیرا خود وی در جایی گفته است که به درخواست «اسقف کوسماس» این رساله را به رشته‌ی تحریر در آورده است و ما می‌دانیم که «کوسماس» از سال 743 میلادی به جایگاه اسقفی نائل شده و با عنوان «اسقف» کوسماس خطاب می‌شد. پس یقیناً یوحنا این رساله را پس از 743 میلادی یعنی درست پس از مرگ هشام ابن عبدالملک و آغاز شورش‌ها در حکومت عربی، نگارش کرده است.

رساله‌ی «درباره بدعت‌ها» بی‌محبا به محمد می‌تازد؛ و در همان ابتدا پیامبر اسلام را «پیشگام دجال» و در جایی دیگر «پیامبر دروغین» خطاب می‌کند. پیامبر دروغینی که هیچ کدام از اولیای الهی به ظهور وی شهادت نداده‌اند. یوحنا می‌گوید چگونه است که خداوند پیش چشم عموم بر موسی ظاهر شد و چگونه است که تمام انبیا و اولیای الهی وعده ظهور مسیح را داده‌اند ولیکن هیچ کس خبری از ظهور محمد به آیندگان نداده ولی با این وجود اعراب پیامبری وی را پذیرفته‌اند؟ از این رو ساراسن‌ها به پیامبری دروغین و باورهای خرافاتی چنگ انداخته‌اند.

دمشقی در این کتاب اعراب را «ساراسن‌ها» خطاب می‌کند ولیکن او خاطر نشان می‌سازد که به اعراب **هاجریون** نیز می‌گویند زیرا اعراب از اعقاب ابراهیم و از بطن کنیزش؛ هاجر هستند. به طور کلی در این زمان اعراب را با سه عنوان خطاب می‌کردند: هاجریان، اسماعیلیان، ساراسن‌ها.

در مورد ریشه کلمه «ساراسین» اقوال مختلفی وجود دارد و دقیق روشن نیست که این واژه از کجا آمده است. یوحنا دمشقی معتقد است که این واژه از اصطلاح *sarra kenoï* یا به بیانی دیگر از *destitute of sara* یا *empty of sara* گرفته شده که معنای «فاقد سارا» یا «بی‌بهره از سارا» و یا «خالی از سارا» می‌دهد. برخی می‌گویند که اصطلاح خالی از سارا یا فاقد سارا به رابطه‌ی ابراهیم و هاجر نظر دارد. رابطه‌ای که به تولد اسماعیل منجر شد و می‌دانیم که اعراب از نسل اسماعیل هستند؛ از این رو آنان را «اسماعیلیان» و یا «هاجریان» نیز می‌گویند. برخی دیگر معتقدند که بر طبق سیفر پیدایش؛ سارا با خشم هاجر را از خانه بیرون کرد. از این رو اصطلاح فاقد سارا برای هاجر ساخته شد و به اعراب بسط داده شد. گفتنی است که ریشه‌ی واژه ساراسن از زبان فرانسه *Saracin, Sarrasine* و از لاتین *Saracenus* و از یونانی *sarakenos* است، یعنی این واژه احتمالاً از اصطلاح لاتین یا یونانی *sara kenoï* مشتق شده است. که یوحنا به همین مورد اخیر نظر دارد. ولی در مورد ریشه این واژه نظریه‌های دیگری هم وجود دارد. برای مثال برخی معتقدند که ساراسین در واقع چرخش

واژه sharaquiyin (شاراگیون) و یا به عبارتی sharquiyin یا همان «شرفیون» است. در واقع با این التفات به این ریشه‌یابی؛ اعراب را «شرفیون» می‌گفتند که در چرخش آوایی یونانی و لاتین به ساراسیون یا ساراسین و یا ساراسین تبدیل شده است. برخی هم معتقدند ساراسن یا saracene از واژه‌ی لاتین sara-scenite گرفته شده که در اینجا scenite به معنای «چادر» یا «خیمه» است. پس روشن است که این ریشه‌یابی به چادرنشینی اعراب نظر دارد. برخی معتقدند که «قین» به معنای بنده به کار می‌رود، پس این گروه در یافتن ریشه‌ی کلمه ساراسین، به اصطلاح «ساره-قین» اشاره کرده‌اند و معتقدند که ساراقین یا ساره‌قین یعنی بنده سارا که به هاجر اشاره دارد. روشن است که بسیاری سارقین را در همان زبان عربی، در معنای دزدان یا سارقین معنا کرده‌اند و گفته‌اند اعراب را سارقین می‌گفتند، زیرا کارشان دزدی و سرقت بود که بعید است این دیدگاه صحیح باشد.

باری، یوحنا دمشقی اعراب را ساراسن خطاب می‌کند و معتقد است که از زمان هراکلیوس در میان ساراسن‌ها پیامبری دروغین به نام محمد پیدا شده که تحت آموزش راهبی آریایی (یعنی آریوسی) تعالیم مسیحیان تثلیثی را رد می‌کند و معتقد است که خدا یکی است و مسیح، پسر مریم، روح و کلام خداست ولیکن وی خدا و پسر خدا نیست. یوحنا به صراحت محمد و اعراب را بت پرست خطاب می‌کند و حتی آشکارا می‌گوید که آن‌ها سر آفرودیت یا ستاره صبح را می‌پرستیدند. یوحنا حتی می‌نویسد که هنوز هم اگر به «آنجا» بروید کافی است کمی هشیار باشید تا سر آفرودیت را مشاهده کنید. با این قول یوحنا روایت مشهور دیگری مبنی بر بت شکنی اعراب توسط محمد و صحابه؛ نادرست می‌نماید؛ زیرا با گزارشی که یوحنا به ما می‌دهد؛ در این زمان بت‌ها و یا دست کم یک بت که از اصلی‌ترین بت‌های اعراب است؛ وجود دارد. روشن نیست که یوحنا از کدام بت سخن می‌راند ولی وی اشاره می‌کند که آنان در زبان خودشان به آن بت **Khabár** می‌گفتند که به معنای «بزرگ» است. بت «کبر» یا «کبیر»؟ یوحنا از کدام بت سخن می‌راند؟ برخی گفته‌اند که به نظر می‌رسد یوحنا صفت «اکبر» یا «کبیر» را اشتباه نقل کرده؛ ولیکن بعید است یوحنا به زبان عربی مسلط نباشد. زیرا او در میان اعراب رشد کرده و حتی یک چندی در خزانه داری دربار مشغول بوده؛ چطور می‌توان پذیرفت که وی به زبان عربی مسلط نیست؟ و البته باید یادآور شد که برای ذکر نام بت معروف اعراب؛ نیازی به تسلط به زبان عربی نیست کافی است که یوحنا آشنایی اولیه با این زبان و فرهنگ مردمان عرب داشته باشد که یقیناً همین است. بنابراین؛ این فرض که او صفت بت را با نام بت اشتباه گرفته بعید می‌نماید. به نظر مولف این سطور بهتر است صریحاً بگوییم نمی‌دانیم که بت **Khabár** کدام است؛ تا اینکه فرضیه‌های غیر معقول ارائه دهیم.

مسئله دیگری که یوحنا به آن اشاره می‌کند موضوع «وحی» است. امروزه می‌دانیم که مسلمانان مدعی هستند که محمد، کتاب خود را به شکل وحی الهی از جبرئیل دریافت می‌کرد. انواع و اقسام داستان‌ها در مورد ظهور جبرئیل در غار حرا یا ظهور وی بر محمد در داستان‌های مختلف شنیده‌ایم ولیکن یوحنا می‌نویسد که «اعراب می‌گویند محمد وحی الهی را در خواب دریافت می‌کند.» این یعنی فارغ از صدق و کذب این داستان، اعراب این زمان چیزی از داستان‌های ساختگی جبرئیل و فرشته‌ی وحی نشنیده و به نحوی آشکار چنین عنوان می‌کنند که محمد در خواب وحی دریافت می‌کند. پس داستان‌های گرفتن وحی از طریق جبرئیل، افسانه‌های متاخری است که در دستگاه تبلیغاتی عباسیان ساخته و پرداخته شده است.

موضوع عجیب دیگری که در رساله‌ی «درباره بدعت‌ها» می‌بینیم؛ اشاره یوحنا به «کتاب‌های مضحک محمد» است. باید تاکید کرد که یوحنا از لفظ «کتاب‌ها» استفاده می‌کند. ولی مسئله به همینجا ختم نمی‌شود زیرا یوحنا نام چهار کتاب محمد را بیان می‌کند که مشاهده‌ی این اسامی در نوشته‌های یوحنا موجب مشهور شدن رساله‌ی وی در میان اسلام‌پژوهان امروزی شده است. یوحنا از کتاب‌های **گاو ماده**، **زنان**، و **کتاب سفره** در زمان خود خبر می‌دهد که روشن است این کتاب‌ها، اسامی سوره‌های **بقره**، **نسا** و **مائده** در قرآن‌های امروزی است؛ ولیکن او نام کتاب چهارم محمد را «**شتر خدا**» می‌داند؛ این در حالی است که ما امروزه چنین سوره‌ای در قرآن نمی‌بینیم. آیا سوره‌ی «**شتر خدا**» از بین رفته است؟ یا شاید متن کتاب **شتر خدا** در جریان گردآوری کتاب واحد قرآن در دیگر کتاب‌ها [= سوره‌ها] حل شده است؟ نمی‌دانیم. آنچه از نوشته‌های یوحنا مسلم بوده؛ باز هم نادرستی روایت مشهور دیگری است که بر طبق آن؛ قرآن در زمان عثمان ابن عفان، خلیفه سوم جمع‌آوری شده است. همان گونه که شاهد هستید؛ با نوشته‌های یوحنا درمی‌یابیم که تا پایان خلافت امویان، کتاب واحدی به نام قرآن وجود خارجی ندارد. زیرا یوحنا به نحوی آشکار از کتاب‌های مجزای محمد سخن می‌راند.

آخرین مطلبی که جا دارد به آن اشاره کنیم مسئله‌ای اخلاقی است که یوحنا را سخت متحیر ساخته تا جایی که وی از مطالب زیادی که از «کتاب‌های مضحک محمد» مطالعه کرده؛ اختصاصاً این آیات را جدا کرده تا به خواننده‌ی مطالبش گزارش دهد. او به آیات کتاب **زنان** [= سوره زنان] اشاره می‌کند و شرح کاملی از داستانی نقل می‌کند که در این کتاب [= سوره] گفته شده، که بر طبق آن؛ روزی محمد به دوستش زید ابن حارثه می‌گوید که همسرت را طلاق بده، زید همین کار را می‌کند؛ چرا که وی را «**رسول خدا**» می‌بیند. شگفت آنکه محمد، چندی بعد آیاتی می‌آورد که بر طبق آن همسر زید را به ازدواج خود درمی‌آورد. آن قدر این مسئله یوحنا را متحیر

ساخته که می‌گوید: فهمیدید چه شد؟ ترجیحاً یک بار دیگر توضیح دهم؛ و بار دیگر این مطلب را عنوان می‌کند تا اطمینان یابد که خواننده‌ی کتابش، موضوع عجیبی را که مطالعه کرده اشتباه نفهمیده است. از این رو یوحنا بار دیگر به محمد، پیامبر ساراسن‌ها حمله می‌کند و کار وی را تجاوز به همسر دوستش می‌خواند. در اینجا یک نکته مهم نیز نباید مغفول بماند. گفتیم که یوحنا می‌گوید این کار عجیب محمد در کتاب زنان نوشته شده، ولیکن این آیات در سوره احزاب قرآن‌های امروزی است و این مسئله بار دیگر نشان می‌دهد که اولاً یوحنا واقعاً این آیات را دیده است، ثانیاً در زمان وی هنوز کتاب واحدی به نام قرآن وجود ندارد و هنگامی که قرآن همچون یک کتاب واحد جمع شد آیات برخی سوره‌ها در سوره‌های دیگر پخش شد، از این رو می‌توان حدس زد که آیات سوره‌ی **شتر خدا** نیز در سوره‌های دیگر حل شده و این سوره به شکل اولیه‌ی آن به کلی از بین رفته است.

نکته مهم دیگری که گفتن آن ضروری به نظر می‌رسد آن است که اشاره یوحنا دمشقی به محمد، به طور رسمی؛ اولین اشاره‌ی نویسنده‌ای غیر مسلمان به محمد است که بدون چون و چرا نام وی را ذکر کرده و یک زندگی‌نامه و خط شخصیتی را برای وی دنبال می‌کند. تا قبل از یوحنا دمشقی - یعنی در زمانی حدود 120 تا 130 سال پس از ظهور اسلام به ادعای روایات مورخان مسلمان - هر کس هر چیزی از محمد نوشته، تنها به گزاره‌های یک جمله‌ای از قبیل «محمد پادشاه اعراب بود»، «محمد تاجر بود»، «محمد مسیونر [موعظه‌گر] مذهبی بود»، «محمد آگاه به تاریخ موسی بود»، «اعراب طایبی محمت حمله کردند» و اشارات این چنینی می‌رسد. هیچ کس چیز بیشتری برای گفتن ندارد. تو گویی هیچ کس وی را نمی‌شناسد. از آنجا که می‌دانیم اولین دست نوشته‌ی اسلامی متعلق به محمد ابن اسحاق است که در 759 میلادی جمع آوری شده (که البته همین کتاب هم از بین رفته است) بنابراین یوحنا دمشقی اولین کسی است که به محمد به عنوان شخصیتی که دارای زندگی‌نامه است اشاره کرده است. لازم به ذکر است که یوحنا در این رساله؛ به طور کلی به گونه‌ای سخن می‌راند که خبری از دین نوظهوری به نام اسلام نیست، بلکه محمد دین دار است ولیکن از نوع غلط آن. مانند نگاهی که یک مسیحی مونوفیزیت به دیوفیزیت دارد و بالعکس. به همین دلیل است که یوحنا دمشقی باور محمد را در میان ارتدادها، به عنوان صدمین نوع ارتداد نقل می‌کند و خود او را به مثابه «بدعت‌گذار» در دین می‌بیند؛ نه بیشتر. اساساً اگر یوحنا محمد را بانی دینی جدید می‌دید؛ صریحاً به این مطلب اشاره می‌کرد و دیگر نام وی را در رساله «درباره بدعت‌ها» و فصل «صدمین ارتداد» نقل نمی‌کرد. ولیکن می‌بینیم که وی طوری سخن می‌گوید که گویی محمد صرفاً فردی بدعت گزار است و بس. این یعنی دمشقی، محمد را همچون فردی مسیحی می‌بیند که تحت تعالیم اشتباه «بحیرا» قرار گرفته و او هم مانند کشیش آریایی (آریوسی) از مسیحیت فرزندخواندگی دفاع می‌کند.



چنانکه می‌بینید؛ با این توضیحات، بیش از پیش اهمیت رساله‌ی «درباره بدعت‌ها» مشخص می‌شود. از همین فصل رساله؛ که فقط چند صفحه از نوشته‌های یوحنا را پر کرده؛ چندین و چند نکته‌ی بسیار مهم برای اسلام‌پژوهان امروزی آشکار می‌شود. بنا بر اقوال فوق؛ چنانچه خواهیم این نکات مهم را خلاصه کنیم می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

- اشاره به محمد و اعتقادات اعراب قرن هشتم میلادی در مورد محمدیان‌نسیسم.
  - اشاره به بت پرستی اعراب؛ بت کبر یا **Khabár** که سر آفرودیت است.
  - اشاره به داستان زید ابن حارثه در سوره احزاب امروزی و کتاب زنان [سوره نسا] در آن دوره.
  - اشاره به کتاب‌های محمد که امروزه تحت عنوان سوره‌های قرآن درآمده‌اند.
  - اشاره به کتاب «شتر خدا» که امروزه وجود خارجی ندارد.
  - عدم پذیرش دستورات اخلاقی قرآن در این عصر.
  - تأملات مسیحیان این دوره و نحوه‌ی نگرش آنان به اعتقادات ساراسن‌ها.
  - بحث‌های جاری در جامعه، درست پیش از ظهور عباسیان.
  - عدم وجود قرآن و عدم وجود دین نوظهور مستقلی به نام اسلام.
- با این توضیحات، وقت آن رسیده که به درباره بدعت‌ها؛ خطای نیرنگ آمیز اسماعیلیان بپردازیم.

## درباره بدعت‌ها

### (خطای نیرنگ آمیز اسماعیلیان)

- There is also the superstition of the Ishmaelites which to this day prevails and keeps people in error, being a forerunner of the Antichrist. They are descended from Ishmael, [who] was born to Abraham of Agar, and for this reason they are called both Agarenes and Ishmaelites. They are also called Saracens, which is derived from Sarras kenoi, or destitute of Sara, because of what Agar said to the angel: ‘Sara hath sent me away destitute.

• همچنین خرافاتی از اسماعیلیان [= اعراب] <sup>۴</sup> وجود دارد که تا امروز شایع شده و مردم را در گمراهی نگه داشته، [که] پیشگامی از دجال است. آن‌ها از تبار اسماعیل هستند، [کسی که] از [پشت] ابراهیم [و] بطن] هاجر متولد شده، و به این دلیل آن‌ها، هم اسماعیلیان، هم هاجریون نامیده می‌شوند. همچنین آن‌ها ساراسین‌ها نامیده می‌شوند، که از *sarras kenoi* یا *destitute of sara* [= فاقد سارا] مشتق شده است. زیرا هاجر به فرشته گفت: سارا مرا فقیر و بی کس راند. <sup>۵</sup>

4- تمام عباراتی که داخل کمانک (براکت) قرار گرفته، از مترجم برای منسجم شدن متن است.

5- اشاره یوحنا به آیات 16:5 تا 16:16 از سفر پیدایش است که می‌گوید: 5. سارای به ابراهیم گفت: «تقصیر توست که کنیز تو مرا حقیر می‌شمارد. خودم او را به تو داده‌ام، ولی از آن لحظه‌ای که فهمید آبستن است، مرا حقیر می‌نماید. خداوند خودش حق مرا از تو بگیرد.» 6. ابرام گفت: «او کنیز توست، هر طور که می‌خواهی با او رفتار کن.» پس سارای بنای بد رفتاری با هاجر گذاشت. [تا جایی که] او از خانه فرار کرد. 7-8. در بیابان فرشته‌ی خداوند هاجر را نزدیک «چشمه شور» یافت، فرشته پرسید: «ای هاجر، کنیز سارای، از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی؟» هاجر گفت: «من از خانه‌ی بانوی خود گریخته‌ام.» 9-10-11. فرشته‌ی خدا فرمود «نزد بانوی خود برگرد و مطیع باش. من نسل تو را بی‌شمار می‌کنم. اینک تو حامله هستی و پسری خواهی زائید. نام او را اسمائیل یعنی «خدا می‌شنود» بگذار. چون خداوند آه و ناله‌ی تو را شنیده است. 12. پسر تو وحشی خواهد بود و با برادران خود سر سازگاری نخواهد داشت. او بر ضد همه، و همه بر ضد او خواهند بود.» 13. هاجر با خود گفت: آیا من به راستی خدا را دیدم و زنده ماندم؟ پس خداوند را که با او سخن گفته بود «انت ئیل رئی» (یعنی «تو خدایی هستی که می‌بینی») نام نهاد. 14. به همین جهت چاهی که بین قادش و بارد است را «بئرلحی رئی» (یعنی «چاه خدای زنده‌ای که مرا می‌بیند») نامیده شد. 15. هاجر برای ابرام پسری زائید و ابرام او را اسمائیل نامید. 16. در این زمان ابرام هشتاد و شش ساله بود.

- These used to be idolaters and worshiped the **morning star** and **Aphrodite**, whom in their own language they called **Khabár**, which means great. And so down to the time of Heraclius they were very great idolaters. From that time to the present a false prophet named **Mohammed** has appeared in their midst. This man, after having chanced upon the Old and New Testaments and likewise, it seems, having conversed with an Arian monk, devised his own heresy. Then, having insinuated himself into the good graces of the people by a show of seeming piety, he gave out that a certain book had been sent down to him from heaven. He had set down some ridiculous compositions in this book of his and he gave it to them as an object of veneration.

• این‌ها عادت داشتند به بت‌پرستی، و ستاره صبح و آفرودیت را می‌پرستیدند. که در زبان خودشان **Khabár** نامیده می‌شد به معنای بزرگ.<sup>۶</sup> و به این ترتیب، تا زمان **هراکلیوس**، آن‌ها بت پرستان بزرگی بودند. از آن زمان تا به امروز، پیامبری دروغین به نام **محمد** در میانشان ظهور کرده است. این مرد، پس از برخورد اتفاقی با عهد قدیم و جدید و همچنین، ظاهراً، گفت و شنود داشتن با یک راهب آریایی،<sup>۷</sup> ارتدادش را ابداع کرد. سپس، خودش را به لطف مردم، با وانمود کردن زهد و پرهیزگاری ظاهری جا انداخته، و اعلام داشته که کتابی خاص از آسمان به او نازل شده است. او یک سری نوشته‌های مضحک در کتاب خود قرار داده و به عنوان یک چیز مورد احترام [و مقدس] به آن‌ها [= اعراب] داده است.

6- کلمه **Khabár** یا کَبَر، که مشتقات آن اکبر، کبیر، کبیرون است و خلاصه از مصدر «ک.ب.ر» گرفته شده که معنای "بزرگ" می‌دهد. ما نام چنین بتی را از اخبارنویسان مسلمان نشنیده‌ایم. آیا یوحنا دم‌شقی صفت این بت [کبیر یا اکبر] را نقل کرده است؟ من حتی نام بتی هم شکل این کلمه نیافتم که کلمه **Khabár** را یونانی‌زده یا سریانی‌زده این کلمه بدانم. ولی در توضیحات مترجم انگلیسی، از هرودوت عباراتی گره‌گشا نقل شده که آوردن آن خالی از لطف نیست. وی می‌گوید: هرودوت سال‌ها قبل نوشته است که آیین اعراب 'Heavenly Aphrodite' یا آفرودیت آسمانی [بهبشتی] بود، و نام بت اعراب را الایلا<sup>۸</sup> و یا **Alilat** می‌خواند (Herodotus 1.131) هرودوت گفته است اعراب به دو خدا اعتقاد دارند، دیونوسیوس که آن را **Orotalt** می‌خوانند، و آفرودیت که آن را **Alilat** می‌خوانند. کتیبه‌های نبطی، بت لات را «عروس دوشرا» خوانده‌اند. و برخی کتیبه‌ها، لات را «مادر دو شرا» خوانده‌اند. پس با این توضیحات، احتمالاً بت **khaba`r** همان لات است، که گفته‌اند لات، مونث شده‌ی الله است.

7- اشاره این بخش به کشیشی به نام بحیراست. این مسئله نشان می‌دهد که افسانه‌ی یادگیری آموزه‌های اسلامی یا در واقع آموزه‌های مسیحیت فرزندخواندگی، از راهب آریوسی [آریایی] به نام بحیرا، از همان ابتدا در جامعه شایع شده است. ر.ک سوره نحل آیه 103: «و نیک می‌دانیم که آنان می‌گویند جز این نیست که بشری به او می‌آموزد [نه چنین نیست زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است.»

- He says that there is one God, creator of all things, who has neither been begotten nor has begotten. He says that the Christ is the Word of God and His Spirit, but a creature and a servant, and that He was begotten, without seed, of Mary the sister of Moses and Aaron. For, he says, the Word and God and the Spirit entered into Mary and she brought forth Jesus, who was a prophet and servant of God. And he says that the Jews wanted to crucify Him in violation of the law, and that they seized His shadow and crucified this. But the Christ Himself was not crucified, he says, nor did He die, for God out of His love for Him took Him to Himself into heaven. And he says this, that when the Christ had ascended into heaven God asked Him: ‘O Jesus, didst thou say: “I am the Son of God and God”?’ And Jesus, he says, answered: ‘Be merciful to me, Lord. Thou knowest that I did not say this and that I did not scorn to be thy servant. But sinful men have written that I made this statement, and they have lied about me and have fallen into error.’ And God answered and said to Him: ‘I know that thou didst not say this word.’

- او می‌گوید که یک خدا وجود دارد، خالق همه چیز، که نه زاده و نه زاییده شده است. او می‌گوید که مسیح کلام خدا و روح او، اما یک مخلوق و یک بنده است، و اینکه او زاده شده، بدون ذریه [یعنی بدون لقاح و تخم‌گذاری] از مریم، خواهر موسی و هارون. زیرا او می‌گوید کلام و خدا و روح، به مریم دخول کرده و او [= مریم]، عیسی، که پیامبر و بنده خدا [= عبدالله] بود را زاییده است. و او می‌گوید که یهودیان می‌خواستند برخلاف شریعت، عیسی را به صلیب بکشند، که شب‌بش [= بدلش] را دستگیر کردند و به صلیبش کشیدند. پس او می‌گوید مسیح خودش نه مصلوب شد و نه مُرد، زیرا خداوند، به خاطر عشقش به عیسی، وی را به آسمان نزد خودش برد. و او این را می‌گوید که وقتی مسیح به آسمان، بالا رفت، خدا از او پرسید: مسیحا، آیا تو گفتی: «من خداوند و پسر خدا هستم»؟ و مسیح در پاسخ می‌گوید: «خداوند، به من رحم کن. تو آگاه‌ترینی که من این را نگفتم و من، اینکه عبد [= بنده، خدمتکار] تو باشم را رد نکرده‌ام. اما گناه‌کاران نوشته‌اند که من این ادعا را کرده‌ام، و آن‌ها درباره من دروغ گفته‌اند. و در گمراهی افتاده‌اند.» و خداوند پاسخ داده و به مسیح گفت: «من می‌دانم که تو این کلمات را نگفتی.»

- There are many other extraordinary and quite ridiculous things in this book which he boasts was sent down to him from God. But when we ask: ‘And who is there to testify that God gave him the book? And which of the prophets foretold that such a prophet would rise up?’—they are at a loss. And we remark that Moses received the Law on Mount Sinai, with God appearing in the sight of all the people in cloud, and fire, and darkness, and storm. And we say that all the Prophets from Moses on down foretold the coming of Christ and how Christ God (and incarnate Son of God) was to come and to be crucified and die and rise again, and how He was to be the judge of the living and dead. Then, when we say: ‘How is it that this prophet of yours did not come in the same way, with others bearing witness to him? And how is it that God did not in your presence present this man with the book to which you refer, even as He gave the Law to Moses, with the people looking on and the mountain smoking, so that you, too, might have certainty?’—they answer that God does as He pleases. ‘This,’ we say, ‘We know, but we are asking how the book came down to your prophet.’ Then they reply that the book came down to him while he was asleep. Then we jokingly say to them that, as long as he received the book in his sleep and did not actually sense the operation, then the popular adage applies to him (which runs: You’re spinning me dreams.)

- خیلی چیزهای غیرعادی و مضحک دیگری در کتابش وجود دارد که او لاف می‌زند که از طرف خدا به وی نازل شده. لیکن زمانی که ما می‌پرسیم: «و چه کسی هست تا شهادت دهد که خداوند به او کتاب داده است؟ و کدام‌یک از پیامبران پیشگویی کرده که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد؟» کم می‌آورند. و ما متذکر می‌شویم که موسی شریعت را در کوه سینا، با ظهور خداوند در ابر و آتش و تاریکی و طوفان<sup>۸</sup> در نظر کل مردم دریافت کرد. و ما می‌گوییم که تمام پیامبران، از موسی به بعد، آمدن مسیح را پیشگویی

---

8- اشاره یوحنا دمشقی به آیه از باب سفر خروج 19 است. 9. خداوند به موسی گفت من در ابر غلیظی نزد تو می‌آیم. [...] بگو لباس‌های خود را بشویند چون من می‌خواهم در طور [= کوه] سینا در برابر چشمان بنی اسرائیل نازل شوم. حدودی دور تا دور کوه تعیین کن تا مردم جلوتر نیایند... هر که از این حدود جلوتر آید کشته می‌شود. [...] 16. صبح روز سوم صدای هولناک رعد و برق را شنیدند، و ابر غلیظی روی کوه پدید آمد. سپس صدای بسیار بلندی برخاست [...] 18. تمام کوه از دود پوشیده شده بود. زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد. از کوه دود برخاست و مانند دود کوره در هوا می‌رفت و تمام کوه می‌لرزید. [...] 20. آنگاه موسی با خدا سخن گفت و خدا با صدایی همچون رعد و برق به موسی جواب داد.

کردند و [اینکه] چگونه مسیح خدا (و تجسم پسر خدا) بوده تا بیاید و مصلوب شود و بمیرد و دوباره برخیزد، و [اینکه] چگونه او، قاضی زنده و مرده باشد. سپس، وقتی که ما می‌گوییم: «چگونه است که این پیامبر شما به روش مشابه نیامده، [او] دیگران شهادت به [آمدن] او ندادند؟ و چگونه است که خداوند در حضور شما، کتابی را که شما به آن اشاره می‌کنید، به این مرد اعطا نکرده، آن گونه که شریعت را به موسی، در نظر مردم، و کوه [پراز] دود اعطا کرد، تا شما نیز، یقین داشته باشید؟» — آن‌ها پاسخ می‌دهند که خدا هرچه بخواهد انجام می‌دهد. ما می‌گوییم، «ما این را می‌دانیم، ولی ما می‌پرسیم که چگونه این کتاب به پیامبرتان نازل شده» پس پاسخ می‌دهند که وقتی او در خواب بوده [این] کتاب بر او نازل شده. سپس ما به مزاح [شوخی کنان] به آن‌ها می‌گوییم که تا زمانی که کتاب را در خوابش دریافت کرده، و بالفعل اثری را حس نکرده، در این مواقع ضرب المثل رایجی برای او به کار می‌رود (که می‌گوید: شما دارید برای من خیال بافی می‌کنی).<sup>9</sup>

- When we ask again: ‘How is it that when he enjoined us in this book of yours not to do anything or receive anything without witnesses, you did not ask him: “First do you show us by witnesses that you are a prophet and that you have come from God, and show us just what Scriptures there are that testify about you”’—they are ashamed and remain silent. [Then we continue:] ‘Although you may not marry a wife without witnesses, or buy, or acquire property; although you neither receive an ass nor possess a beast of burden unwitnessed; and although you do possess both wives and property and asses and so on through witnesses, yet it is only your faith and your scriptures that you hold unsubstantiated by witnesses. For he who handed this down to you has no warranty from any source, nor is there anyone known who testified about him before he came. On the contrary, he received it while he was asleep.’

• وقتی ما دوباره می‌پرسیم: چگونه است که وقتی او در کتاب خودش، ما را ملزم کرده است که هیچ کاری را بدون شواهد انجام ندهیم یا هیچ چیزی را [بدون شواهد] نپذیریم، شما به او نگفتید: «ابتدا خودت شواهدی که تو پیامبر هستی و اینکه تو از طرف خدا آمده‌ای را به ما نشان بده. و فقط همین را به ما نشان بده که چه کتاب‌های مقدسی هستند که درباره [پیامبری] تو شهادت دهند» — آن‌ها شرمنده

9- برخی مترجمین، ضرب المثل داخل پرانتز را نیاورده‌اند.

می‌شوند و سکوت می‌کنند. [پس ما ادامه می‌دهیم] با آنکه شما نمی‌توانید بدون شواهد زنی را به نکاح در بیاورید، یا معامله کنید، یا مال و اموالی به دست آورید؛ با آنکه شما بدون اسناد و مدارک [مستند نشده] نه یک الاغ را قبول می‌کنید، و نه یک حیوان بارکش را مالک می‌شوید؛ و با آنکه شما از طریق اسناد و شواهد، زن‌ها و مال و اموال و الاغ‌ها و غیره را مالک می‌شوید، با این اوصاف، فقط ایمانتان و کتاب‌های مقدستان است که با شواهد و مدارک اثبات نشده پذیرفتید؟ زیرا آن کسی که این [کتاب] را به دست شما داد، نه هیچ ضمانتی از هیچ منبعی دارد، و نه هیچ فرد شناخته شده‌ای وجود دارد که در مورد او، قبل از اینکه بیاید شهادت دهد، برعکس، او در حالی که در خواب بوده، آن را [= کتاب] دریافت کرده است.

- Moreover, they call us **Hetaerists**, or **Associators**, because, they say, we introduce an associate with God by declaring Christ to the Son of God and God. We say to them in rejoinder: ‘The Prophets and the Scriptures have delivered this to us, and you, as you persistently maintain, accept the Prophets. So, if we wrongly declare Christ to be the Son of God, it is they who taught this and handed it on to us.’ But some of them say that it is by misinterpretation that we have represented the Prophets as saying such things, while others say that the Hebrews hated us and deceived us by writing in the name of the Prophets so that we might be lost. And again we say to them: ‘As long as you say that Christ is the Word of God and Spirit, why do you accuse us of being Hetaerists? For the word, and the spirit, is inseparable from that in which it naturally has existence. Therefore, if the Word of God is in God, then it is obvious that He is God. If, however, He is outside of God, then, according to you, God is without word and without spirit. Consequently, by avoiding the introduction of an associate with God you have mutilated Him. It would be far better for you to say that He has an associate than to mutilate Him, as if you were dealing with a stone or a piece of wood or some other inanimate object. Thus, you speak untruly when you call us Hetaerists; we retort by calling you Mutilators of God.’

• علاوه بر این، آن‌ها ما را **Hetaeriasts** [= مشرک] یا **Associators** [= مشرک] می‌خوانند، زیرا آن‌ها می‌گویند، ما به خاطر معرفی مسیح به [عنوان] پسر خدا و [خود] خدا، برای خدا شریک قائل شدیم. ما در جواب به آن‌ها می‌گوییم: پیامبران و کتب مقدس، این را به ما رسانده‌اند، و شما، چنانچه [خودتان هم] اصرار دارید، پیامبران را قبول دارید. بنابراین، اگر ما به اشتباه اعلام کنیم مسیح پسر خدا بوده، آن‌ها این را به ما آموختند و به ما تحویل دادند. اما برخی از آن‌ها می‌گویند که این تفسیر غلطی است که ما از پیامبران، با گفتن چنین چیزهایی ارائه داده‌ایم، در حالی که برخی دیگر اظهار می‌دارند که عبرانیان، از ما نفرت داشتند، و با نوشتن [این چیزها] به نام پیامبران، به ما خیانت کردند [= فریمان دادند]، تا جایی که ما گیج و سردرگم شویم. دوباره ما به آن‌ها می‌گوییم: تا زمانی که شما می‌گویید که مسیح کلام و روح خداست، چرا ما را متهم به مشرک بودن می‌کنید؟ زیرا کلام، و روح، از آن چیزی که طبیعتاً در آن موجودند، جدایی ناپذیرند. بنابراین، اگر کلام خدا، در خدا هست؛ پس آشکار است که او خداوند است. اما اگر، او خارج از خداوند است، پس، بر طبق نظر شما، خداوند بدون کلام و بدون روح است. در نتیجه، با پرهیز از قائل شدن یک شریک برای خدا، شما او را ناقص [= تحریف، مثله] کرده‌اید. این برای شما بهتر خواهد بود تا بگویید که او یک شریک دارد، تا اینکه او را ناقص [= مثله] کنید، گویی که با سنگی یا تکه چوبی یا یک سری شی بی‌جان دیگر سر و کار دارید. پس، وقتی ما را مشرک خطاب می‌کنید، حرف ناحقی می‌زنید؛ [پس] ما هم با خطاب کردن شما [با لقب] «ناقص کنندگان خدا» [یا مثله کنندگان خدا] تلافی می‌کنیم.

- They furthermore accuse us of being idolaters, because we venerate the cross, which they abominate. And we answer them: ‘How is it, then, that you rub yourselves against a stone in your Ka’ba and kiss and embrace it?’ Then some of them say that Abraham had relations with Agar upon it, but others say that he tied the camel to it, when he was going to sacrifice Isaac. And we answer them: ‘Since Scripture says that the mountain was wooded and had trees from which Abraham cut wood for the holocaust and laid it upon Isaac, and then he left the asses behind with the two young men, why talk nonsense? For in that place neither is it thick with trees nor is there passage for asses.’ And they are embarrassed, but they still assert that the stone is Abraham’s. Then we say: ‘Let it be Abraham’s, as you so foolishly say. Then, just because Abraham had relations with a woman on it or tied a camel to it, you are not ashamed to



kiss it, yet you blame us for venerating the cross of Christ by which the power of the demons and the deceit of the Devil was destroyed.' This stone that they talk about is a head of that Aphrodite whom they used to worship and whom they called Khabár. Even to the present day, traces of the carving are visible on it to careful observers.

- آن‌ها همچنین ما را متهم به بت پرستی می‌کنند، زیرا ما صلیب را که آن‌ها از آن نفرت دارند، ارج می‌نهیم. و ما به آن‌ها پاسخ می‌دهیم: چگونه است که شما خودتان را در مقابل سنگی در کعبه‌تان می‌مالید، و آن را می‌بوسید و در آغوش می‌گیرید؟ پس برخی از آن‌ها می‌گویند که ابراهیم با هاجر نزدیک آن [سنگ] رابطه داشته است، اما برخی دیگر می‌گویند که او [= ابراهیم] وقتی قصد داشت اسحاق را قربانی کند، شتر را به آن [سنگ] بست. و ما به آن‌ها پاسخ می‌دهیم: از آنجایی که کتاب مقدس می‌گوید که کوه پر از چوب بود و درختانی داشت که ابراهیم از درختان آنجا چوبی برای سوزاندن قطع کرد و روی اسحاق قرار داد. و سپس او، الاغ را پشت سر با دو مرد جوان رها کرد.<sup>۱۰</sup> پس چرا چرند می‌گویید؟ زیرا در آن مکان [که قرار بود اسحاق قربانی شود]، نه انبوهی از درختان و نه راه عبور برای الاغ هست. و آن‌ها خجالت زده می‌شوند. اما آن‌ها همچنان ادعا می‌کنند که این سنگ مال ابراهیم است. سپس ما می‌گوییم: برای مثال، آن گونه که شما احمقانه می‌گویید، بگذاریم [فرض کنیم این سنگ] مال ابراهیم باشد. پس، از آنجا که ابراهیم روی آن با یک زن رابطه داشت، یا شتری را به آن بست، شما خجالت نمی‌کشید که آن را می‌بوسید، با این حال ما را سرزنش می‌کنید برای احترام گذاشتن به صلیب مسیح که با آن، قدرت شیاطین و نیرنگ شیطان نابود شد. [واقعیت این است که] این سنگ که آن‌ها درباره‌اش حرف می‌زنند، سر همان آفرودیتی است که آن‌ها عادت داشتند [آن را] بپرستند و آن را کبر [Khabár] می‌خواندند. حتی تا امروز، آثار کنده کاری روی آن برای ناظران هشیار قابل مشاهده است.

---

10- اشاره یوحنا دمشقی به آیات پیدایش 22:3 و 22:5 از سفر پیدایش بوده که می‌گوید: «3. ابراهیم صبح زود برخاست و مقداری هیزم جهت آتش قربانی تهیه نمود و الاغ خود را پالان کرد، پسرش اسحاق و دو نفر از نوکرانش را برداشته و بسوی مکانی که خدا به او گفته بود روانه شد. [...] 5. پس به نوکران خود گفت شما در اینجا پیش الاغ بمانید تا من و پسر من به آن مکان رفته، عبادت کنیم و نزد شما برگردیم. 6. ابراهیم هیزمی را که برای سوختن قربانی آورده بود، بر دوش اسحاق قرار داد و خودش کارد و آتش‌زنه را برداشت و با هم روانه شدند.»

- As has been related, this Mohammed wrote many ridiculous books, to each one of which he set a title. For example, there is the book On Woman, in which he plainly makes legal provision for taking four wives and, if it be possible, a thousand concubines—as many as one can maintain, besides the four wives. He also made it legal to put away whichever wife one might wish, and, should one so wish, to take to oneself another in the same way. Mohammed had a friend named Zeid. This man had a beautiful wife with whom Mohammed fell in love. Once, when they were sitting together, Mohammed said: ‘Oh, by the way, God has commanded me to take your wife.’ The other answered: ‘You are an apostle. Do as God has told you and take my wife.’ Rather—to tell the story over from the beginning—he said to him: ‘God has given me the command that you put away your wife.’ And he put her away. Then several days later: ‘Now,’ he said, ‘God has commanded me to take her.’ Then, after he had taken her and committed adultery with her, he made this law: ‘Let him who will put away his wife. And if, after having put her away, he should return to her, let another marry her. For it is not lawful to take her unless she have been married by another. Furthermore, if a brother puts away his wife, let his brother marry her, should he so wish.’ In the same book he gives such precepts as this: ‘Work the land which God hath given thee and beautify it. And do this, and do it in such a manner’ —not to repeat all the obscene things that he did.

- همان طور که گفته شد، این محمد کتاب‌های مضحک زیادی نوشت، [و] برای هر یک از آن‌ها عنوانی گذاشت. برای مثال، کتابی در مورد زنان [سوره نسا] وجود دارد که در آن به صراحت، شرط قانونی برای گرفتن چهار زن گذاشت، و اگر [برای مرد] مقدور بود، یک هزار صیغه‌ای - [یعنی] هر تعدادی که فرد می‌تواند، در کنار [این] چهار زن، نگاه‌دارد. او همچنین قانونی گذاشت تا هر زنی را که می‌خواهد طلاق دهد، و هر که را خواست به همان روش، برای خودش اختیار کند. محمد دوستی به نام زید داشت، این مرد زنی زیبا داشت که محمد عاشق او شد. یکبار، وقتی که آن‌ها با هم نشسته بودند، محمد گفت: «آه، راستی! خداوند به من دستور داده است که همسرت را بگیرم، دیگری [یعنی زید] پاسخ داد، تو پیغمبری

[رسول خدایی]، آنچه خدا به تو گفته را انجام بده و همسرم را بگیر.» ترجیحاً — از اول داستان را بگویم — او به زید گفت: «خدا به من دستور داده که تو زنت را طلاق بدهی.» و زید همسرش را طلاق داد. پس از چند روزی، محمد گفت: «اینک، خدا به من دستور داده تا زنت را بگیرم.»<sup>۱۱</sup> سپس، بعد از اینکه او را گرفت، و با وی مرتکب زنا شد، این قانون را وضع کرد: «به آنکه می‌خواهد همسرش را طلاق دهد اجازه بده و چنانچه پس از طلاق دادن زنش، خواست [دوباره] نزد آن زن بازگردد، بگذار [ابتدا فرد] دیگری با او ازدواج کند. زیرا گرفتن آن زن جایز نیست، مگر آنکه آن زن با دیگری ازدواج کرده باشد. همچنین، اگر فردی زنش را طلاق دهد، و برادرش چنانچه بخواهد با زن او ازدواج کند؛ اجازه دارد [که این کار را بکند]. در همین کتاب، او آموزه‌هایی [احکامی] از این قبیل دارد که: «[بر] زمینی که خدا به شما داده است کار کنید و آن را زیبا کنید. و چنین و چنان کنید به چنین روشی.» — [البته] تمام کارهای زشت و قبیحی که [خود] او انجام داد را تکرار نکنید.

- Then there is the book of The Camel of God. About this camel he says that there was a camel from God and that she drank the whole river and could not pass through two mountains, because there was not room enough. There were people in that place, he says, and they used to drink the water on one day, while the camel would drink it on the next. Moreover, by drinking the water she furnished them with nourishment, because she supplied them with milk instead of water. Then, because these men were evil, they rose up, he says, and killed the camel. However, she had an offspring, a little camel, which, he says, when the mother had been done away with, called upon God and God

---

11- اشاره به آیه 37 سوره احزاب (33:37) در اینجا روشن است. روایتی از بخاری با این مضمون نقل شده که: [...] انس گفت: زید ابن حارثه (نزد حضرت) آمد (در حالی که از زن خود زینب بنت جحش) شکایت می‌کرد، پیامبر گفت "از خدا بترس و زنت را نگهدار." انس گفت: اگر رسول الله چیزی از وحی را پنهان می‌کرد همین (آیه) بود. انس گفت: زینب بر (سایر) زنان پیغمبر فخر و مباهات می‌کرد که شما را خانواده‌هایتان در ازدواج حضرت در آورده‌اند و مرا خدای تعالی از فراز هفت آسمان به ازدواج وی درآورده است. و...» همچنین ر.ک Bukhari, vol. 9, no. 7420 و نیز ر.ک Spencer, Robert, Did Muhammad Exist?, p. 174, 7420, 9, 569, ج 7 در ترجمه‌ی عبدالعلی نور احراری (رجوع کردم. و عین روایت را در اینجا آوردم. این روایت به نقل از مالک ابن انس بوده نه عایشه.

took it to Himself. Then we say to them: ‘Where did that camel come from?’ And they say that it was from God. Then we say: ‘Was there another camel coupled with this one?’ And they say: ‘No.’ ‘Then how,’ we say, ‘was it begotten? For we see that your camel is without father and without mother and without genealogy, and that the one that begot it suffered evil. Neither is it evident who bred her. And also, this little camel was taken up. So why did not your prophet, with whom, according to what you say, God spoke, find out about the camel—where it grazed, and who got milk by milking it? Or did she possibly, like her mother, meet with evil people and get destroyed? Or did she enter into paradise before you, so that you might have the river of milk that you so foolishly talk about? For you say that you have three rivers flowing in paradise—one of water, one of wine, and one of milk. If your forerunner the camel is outside of paradise, it is obvious that she has dried up from hunger and thirst, or that others have the benefit of her milk—and so your prophet is boasting idly of having conversed with God, because God did not reveal to him the mystery of the camel. But if she is in paradise, she is drinking water still, and you for lack of water will dry up in the midst of the paradise of delight. And if, there being no water, because the camel will have drunk it all up, you thirst for wine from the river of wine that is flowing by, you will become intoxicated from drinking pure wine and collapse under the influence of the strong drink and fall asleep. Then, suffering from a heavy head after sleeping and being sick from the wine, you will miss the pleasures of paradise. How, then, did it not enter into the mind of your prophet that this might happen to you in the paradise of delight? He never had any idea of what the camel is leading to now, yet you did not even ask him, when he held forth to you with his dreams on the subject of the three rivers. We plainly assure you that this wonderful camel of yours has preceded you into the souls of asses, where you, too, like beasts are destined to go. And there is the exterior darkness and everlasting punishment, roaring fire, sleepless worms, and hellish demons.’

• سپس کتاب شتر خدا وجود دارد. درباره این شتر می‌گویند که شتری از جانب خدا وجود داشت و اینکه او کل رودخانه را نوشید و نتوانست از میان دو کوه عبور کند. زیرا جای کافی وجود نداشت. او می‌گوید، مردمی در آن مکان وجود داشتند، و آن‌ها عادت داشتند یک روز [آن‌ها] از آب بنوشند، در حالی که روز بعدی شتر از آن آب می‌نوشید. به علاوه، [این شتر] با نوشیدن آب، برای آن‌ها، خوراک فراهم می‌کرد، زیرا به جای آب، با شیر، تامینشان می‌کرد. سپس، او می‌گوید، از آنجا که آن‌ها مردمانی شرور بودند، طغیان کردند و شتر را کشتند. اما، این شتر یک بچه داشت، یک توله شتر، که او می‌گوید، وقتی که مادرش مُرد، خدا را صدا زد، و خدا این توله شتر را پیش خودش برد. پس ما به آن‌ها می‌گوییم: که این شتر از کجا آمد؟ و آن‌ها می‌گویند که از جانب خدا. سپس ما می‌گوییم: آیا شتر دیگری وجود داشته که با این شتر جفت شود؟ و آن‌ها می‌گویند: نه، ما می‌گوییم پس چگونه [این شتر] زاده شد؟ زیرا ما می‌بینیم که شتر شما بدون پدر و بدون مادر و بدون اصل و نسب است، و آن کسی که او را به وجود آورده، تن به شرارت داده است. همچنین قابل درک نیست که این توله شتر را چه کسی پذیرفته و پرورش داده است. پس چرا پیامبرتان، کسی که، بر طبق چیزی که شما می‌گویید، با خدا صحبت کرده، درباره شتر [چیزی] نمی‌داند — که کجا می‌چرید، و چه کسی با دوشیدن آن شیر به دست آورده؟ یا شاید بچه شتر، مانند مادرش، با مردم شرور برخورد داشت و از بین رفت؟ یا قبل از شما وارد بهشت شد، طوری که ممکن است رودخانه‌ای از شیر، که شما اینچنین احمقانه درموردش حرف می‌زنید، داشته باشید؟ زیرا شما می‌گویید که سه رودخانه در بهشت جاری است — یکی از آب، یکی از شراب، و یکی از شیر. اگر این شتر پیشگام شما، خارج از بهشت است، آشکار است که او از گرسنگی و تشنگی خشکیده، یا اینکه دیگران از شیر او بهره می‌برند — و این گونه پیامبرتان لاف بیهوده درباره صحبت داشتن با خدا می‌زند، زیرا خدا راز این شتر را برای او وحی نکرد. اما اگر این شتر در بهشت است، او هنوز در حال نوشیدن آب است و شما به خاطر فقدان آب، در میان بهشت شادی‌آفرین، خشک خواهید شد. و اگر هیچ آبی نباشد، چون این شتر تمام آن را نوشیده شما تشنه شراب از رودخانه شرابی که آنجا جاریست، از نوشیدن شراب ناب مست خواهید شد، و تحت تاثیر نوشیدنی قوی از حال رفته و به خواب می‌روید. سپس، از سرسنگینی بعد از خواب رنج می‌برید و از شراب، ناخوش احوال و بیمار می‌شوید، و خوش‌گذرانی بهشت را از دست خواهید

داد. پس، چطور به عقل پیامبرتان نرسید، که این ممکن است برای شما در بهشت شادی‌آفرین رخ دهد؟ او هرگز نمی‌دانست که [قصه بافی در مورد] این شتر، اینک چه نتیجه‌ای می‌دهد، با این اوصاف، شما حتی [چیزی] از او نپرسیدید، وقتی که او به شما رویاهایش در مورد [این] سه رودخانه را موعظه می‌کرد. [به هر حال] ما آشکارا به شما اطمینان می‌دهیم که این شتر شگفت‌انگیز شما؛ مقدم بر شما، در جهت ارواح‌الغها [رفته]، به جایی که شما نیز، مانند چهارپایان مقدر شده [به آنجا] بروید. و تاریکی ظاهری و عذاب ابدی، آتش خروشان، کرم‌های بی‌خواب، و شیاطین جهنمی وجود دارد.

- Again, in the book of The Table, **Mohammed** says that the Christ asked God for a table and that it was given Him. For God, he says, said to Him: 'I have given to thee and thine an incorruptible table.'

• ضمناً، در کتاب سفره [= مائده]، محمد می‌گوید، که مسیح از خداوند سفره‌ای [= مائده‌ای] درخواست کرد، و این [سفره] به او داده شد، زیرا خداوند، به او گفت: من به تو و از آن تو خوانی [= سفره‌ای] فسادناپذیر دادم.

- And again, in the book of The Heifer, he says some other stupid and ridiculous things, which, because of their great number, I think must be passed over. He made it a law that they be circumcised and the women, too, and he ordered them not to keep the Sabbath and not to be baptized.

• و همچنین، در کتاب گاو ماده [= بقره] یک سری چیزهای احمقانه و مضحک دیگر می‌گوید که به خاطر کثرتشان<sup>۱۲</sup> به نظر من، باید از آن عبور کنیم. او ختنه کردن را برای آن‌ها و همچنین [برای] زنان قانونی کرد و به آن‌ها دستور داد، نه سبت<sup>۱۳</sup> را نگه‌دارند و نه غسل تعمید داده شوند.

---

12- اشاره‌ی یوحنا دم‌شقی به طولانی بودن و کثرت آیات سوره بقره است. این امر نشان می‌دهد که این سوره از همان ابتدا به عنوان سوره‌ای بلند جمع‌آوری شده است.

13- سبت، روز تعطیل یهودیان (شنبه) و مسیحیان (یکشنبه) را گویند که برای نیایش به کنیسه یا کلیسا می‌روند.

- And, while he ordered them to eat some of the things forbidden by the Law, he ordered them to abstain from others. He furthermore absolutely forbade the drinking of wine.<sup>14</sup>

• و درحالی که، به آن‌ها دستور می‌داد تا یک سری چیزهای حرام [اعلام] شده در شریعت را بخورند، به آن‌ها امر کرد تا از [برخی] چیزهای دیگر پرهیز کنند. او همچنین نوشیدن شراب را مطلقاً حرام [اعلام] کرد.

## پایان